

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین  
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به بیع کلی بود و متعرض روایات شدید، عرض کردیم این روایتی را که زید شحام نقل کرده یا ابوالصباح کنانی، دیروز عرض کردیم که مثلاً ترجیح با نسخه مرحوم صدوق باشد و یک تصرفی توش بشود لکن به هر حال هر چی مستقلاً فکر می کنم خیلی مشکل است فعلاً این که کلمه وزن باشد یا دون باشد هنوز روشن نیست، وزن که به حسب ظاهر سالم تر است یعنی مشککش کم تر است لکن تعبیر از مبیع به اشترط هم خیلی عجیب است، اگر نسخه غلط مثلاً التزم باشد اما اشترط را به عنوان مبیع یا ثمن را تعبیر از این دو تا به شرط بسیار بسیار مشکل، ما در روایات از مهر در باب نکاح تعبیر به شرط شده.

پرسش: اشترط آورد به معنای التزم است

آیت الله مددی: خب باید تصرف بکند، خلاف ظاهر است. خب می گویم احتیاج به دلیل دارد.

و اما و بعد هم عرض کردیم نکته خیلی عجیب این است که مرحوم صدوق این را در باب ربا آورده با این که ظاهرش به ربا نمی خورد. از این که ایشان در باب ربا آورده عادتاً آن مصدر اولی که ازش گرفته عادتاً هم در ربا بوده، عادتاً این طور است به طور طبیعی، آن مصدر اولیه اش هم حالا هر کتابی بوده، به ذهن می آید که کتاب ابوالصباح باشد که در قم داشته ایشان، به هر حال این هم یک مشکل دیگر باب ربا که ظاهر حدیث ربطی به ربا ندارد و اما اگر کلمه دون باشد که مرحوم شیخ نقل کردند آن احتمالاً به ربا ربطی دارد، شاید این جوری بوده که مثلاً صد من مس را به کذا فروخته، بعد فاصله زمانی افتاده، اوفی اگر آن باشد، اگر می خواهد وفا بکند به کمتر از آن قیمت چون إن لاجل قسطاً من الثمن، یعنی اگر بخواهد مثلاً الان حالاً فروخت این صد من مس را به ده هزار تومان و یک ماه هم افتاد باز هم ده هزار تومان، این شبهه ربا دارد یعنی شبهه این دارد که پول را کم و زیاد کرده. شاید نظر روایت به این باشد که اگر بعد از یک ماه خواست ایفاء بکند، وفاء بکند به همین مقدار کم بکند، دون الذی اشترط له، شاید، نمی دانیم، به هر

.....

حال من فعلا چون این کلمه ربا آمده و در بحث ربا ذکر شده و ظاهرش تصور ربایش به این است، مگر چیز دیگری باشد یا مثلا به کذا و کذا. صد من مثلا مس به ۱۲۰ من مس درجه دو مثلا، یک ماه تاخیر بیندازد خب قیمتش برای اجلش فرق می کند، به نظر من می آید احتمالا نسخه شیخ هم یعنی درستش آن باشد، حالا من الان چون گفت چون نیست خواجه حافظ، معذور دار ما را. فعلا انصافا به این روایت خیلی نمی توانیم حساب بکنیم، اگر متن صدوق بود خوب بود، یکی ایشان علیه آورده که باید یک تصرفی بکنیم، به له بیشتر می خورد، یکی کلمه اشتراط را بکار برده که کلمه اشتراط در این جا خیلی خلاف مصطلح فنی است لذا فعلا نمی توانیم خیلی روی این روایت حساب خاصی باز بکنیم و تعبیر شیخ دون شاید به کتاب ربا بیشتر بخورد یعنی می خواسته یک جوری بشود که تساوی درست بشود که اگر وفای به عهد متاخر شد این طور بشود. به هر حال این احتیاج دارد طبق قواعدی که ما داریم بیشتر به جو روایت و محیط روایت مراجعه بشود، چه تفریع بوده مثل همین بحثی که ما الان در بحث اصول یک روایتی را مطرح کردیم که اصحاب ما متحیر شدند، بعد معلوم شد که این مطلب سابقه دارد، مفصل هم سابقه دارد، مثلا قبل از امام صادق مفصل این روایت سابقه دارد و محل کلام است و انواع بحث ها در آن شده و لذا من فکر می کنم این یکی از تفریعاتی بوده، یک نکته ای بوده که ذکر شده، حالا اگر بگردیم ببینیم یا در تفریعات است، غالبا هم این جور روایات یا در تفریعات علمای احناف است یا علمای مالکی، مالک به خاطر این که فقه مدینه بوده، ابوحنیفه هم به خاطر فقه کوفه چون امام علیه السلام در مدینه بودند و اصحاب امام که این را نوشتند در کوفه بودند. به هر حال به نظر من صاف نمی آید، هنوز یک تاملی داریم، انصافا یک اطمینانی پیدا بکنم که مراد جدی روایت این است این بحث هایی که دیروز عرض کردم، اصولا تفنن خوب بود اما همچین وثوق نفس لم تطمئن، این راجع به روایت دیروز.

با قطع نظر از روایات گفتیم برگردیم به مقتضای قاعده و ببینیم در این جا چجوری است، عرض کردیم ما در باب بیع یک مساومه و مقاوله داریم، یک مرحله خود انشای عقد داریم، خود عقد داریم، البته من دیروز مرحله انتقال و اثر ادنی و اقصی را نقل کردم، یک مرحله دیگر هم دارد خیاراتی که قرار داده شده چون بیع هنوز متزلزل می شود با این خیارات، حالا یا این خیاراتی است که شارع قرار

داده مثل خیار مجلس یا خیاراتی است که خود طرفین قرار می دهند مثلا می گوید تا پنج روز من حق فسخ داشته باشم پس یک مسئله اثر عقد است که نقل و انتقال باشد، دو مرحله انتهای خیار است و خیاراتی که قرار داده شده.

بعد آخرین مرحله اش هم که تسلیم و تسلیم است یا قبض و اقباض است یا ممکن است در اثنا خیار باشد. به هر حال این مجموعه ای است که ما داریم یعنی آن مجموعه ای که ما در بیع داریم این است. آن وقت در این مجموعه حساب بکنید که مثلا آن چه که اتفاق می افتد دقیقا چیست. اول این طرح قصه.

به بیع کلی برگردیم، اشکال در بیع کلی ممکن است بگوییم همان طور که در بعضی از کلمات آن ها آمده نهی عن بیع ما لیس عندک است چون تعبد شرعی داریم و ممکن است بگوییم نه اصولا مشکل عرفی دارد. البته بحث کلی یعنی بیع کلی این دارای دو قسمت است، یک قسمت به طور کلی و قاعده ای صحبت می کنیم، یک قسمت در بعضی از روایات مثلا در خصوص طعام نهی شده، آن موارد خاصش جای خودش باشد، حالا فعلا جای کلیش را بحث می کنیم یا در طعام در جایی که قبلا از کسی خریده نهی شده، آن موارد شرعی خودش است، فعلا وارد آن بحث نمی شویم، آن قسمتی را که الان واردش می شویم آن بحث کلی قصه است و خصوصیتی ندارد.

عرض کردم که عبارتی را از سنهوری عرض کردیم، ایشان عنوان مال و مال متقوم یعنی مالی که دارای ارزش است، البته کلمه ای متقوم در همین کتب فقهی ما، فقهی اهل سنت در این جا بکار برده می شود مراد از متقوم در کتب ما مراد در مقابل مثلی است، شیئی، جنسی که قیمی باشد بهش متقوم می گویند، مالی است متقوم مثل فرض کنید عقیق، انگشتر طلا، طلا نه، مثل فرض کنید یاقوت، زمرد، چیز هایی که اگر ما این ها را به یک نسبت معین عینش را تقسیم کردیم قیمت به همان نسبت تقسیم نشود، اصطلاحا قیمی به این می گویند یعنی اگر شما یک عقیقی داشتید قیمت آن مثلا ده هزار تومان بود از وسط دقیقا نصف کردید هر کدام پنج هزار تومان نیست مثلا هر کدام پانصد تومان است، چهارصد تومان است، اصطلاحا این را قیمی می گویند، اما هر چه که اگر به نسبت عین، حالا البته خواهد آمد، من فعلا اجمال عرض می کنم، یک انقسامی شد به همان قیمت خودش هم انقسام می شود مثلا شما یک قطعه طلا

دارید این یک قطعه طلای شما مثلا ده گرم است، فرض کنید قیمتش یک میلیون تومان است، این را می بُرید به دو قسمت پنج گرمی، هر کدامش پانصد هزار تومان، این را اصطلاحا مثلی می گویند. البته تعاریف دیگر هم برای مثلی هست من فعلا همین تعبیر را، حالا بعد هم ان شا الله خواهد آمد پس مراد از مال متقوم چون در این کتب فقهی من دیدم در مقابل مثلی است، متقوم یعنی قیمی، گاهی هم قیمی می گویند و گاهی هم متقوم. ما در عبارت سنهوری خواندیم مال متقوم، مراد از متقوم در آن جا یعنی آنی که ارزش دارد، قیمت دارد، مالی که دارای ارزش است، ایشان در آن جا گفت که مالی که دارای ارزش است دو تاست، یکی مباحات اصلیه مثل جنگل و درخت های جنگل، این درخت مالی است که دارای ارزش است. یکی هم به اصطلاح امور عمومی که در حرز قرار گرفته باشد، محدود شده باشد مثل ماهی ای که شما از اقیانوس می آورید و در حوضچه می اندازید، این ماهی در اقیانوس که بود مال بود اما الان که در حوض شماست در این حوض قرار گرفت شد مال متقوم، ارزش دارد، الان ارزش دارد، این احراز، این که شما در حرز قرارش می دهید این برایش قیمت درست می کند. آن وقت از این عبارت، البته ایشان شرحی هم داده که دیگه من شرحش را نگاه نکردم، می توانیم این طور بگوییم که یک کیلو گندم، این مال است اما در مقاوله و مساومه می گوید یک کیلو گندم من بهت فروختم، این می شود مال متقوم، به منزله حرز است، این می شود مال متقوم، نه یک کیلوی مطلق، یک کیلو من بهت فروختم، آن وقت یک کیلویی که من به عهده می گیرم، من یک کیلو گندم را من پرداخت می کنم، این یک کیلو وقتی اضافه به شخص شد اصطلاحا عنوان ذمه درست می کند. من سابقا عرض کردم این نکته را خوب دقت بکنید، این ذمه عبارت از این است که مالی را که اعتبار به شخص می کنیم، فقط چیزی که هست اگر اعتبار کردیم به لحاظ صدور از اول، این را تعهد می گوئیم، اگر به لحاظ ثبوت باشد بهش می گوئیم عهده، فرق تعهد و عهده این است، مثلا می گوید من یک کیلو گندم بهت پرداخت می کنم این می شود تعهد، به اصطلاح آقایان آنی که جنبه مصدری دارد اما آنی که جنبه اسم مصدری دارد عهده است، آن وقت می گوید، وقتی که گفت این یک کیلو گندم را من پرداخت می کنم این من پرداخت می کنم کیلو را به خودش در نظر می گیرد و اگر شما قبول کردید و معامله ای شد و برنامه ای شد که این کیلو در ذمه آن بماند می شود عهده یا ذمه، این را اصطلاحا و لذا خوب دقت بکنید اگر کسی یک

.....  
تعهد به چیزی بدهد که نمی تواند انجام بدهد اصلا تعهد پیدا نمی شود، ذمه پیدا نمی شود، مثلا می گوید من یک تُن یخ از قطب شمال می آورم، آن اصلا راه رسیدن به قطب شمال ندارد که حالا بخواهد برود و یخ بیاورد. دقت می کنید؟ پس سرّ ذمه عبارت از این است که این تعهد یعنی این صدور این در بین عقلا قابل قبول باشد.

پرسش: مبهم ۱۵:۴۶

آیت الله مددی: نه این بحث در قدرت نیست، این فرقی این است که اگر گفت مثلا صد کیلو یخ قطب شمال فروختم می گویم اصلا این بیع باطل است، قرارداد باطل است، چون این تعهد را نمی تواند بدهد. اما گفت صد کیلو از این یخ هایی که کوه های اطراف قم است این تعهد درست است، این تفکر هست که اگر گفت صد کیلو یخ از قطب شمال بگویم بیع درست است، قرارداد درست است، این وظیفه آن است که برود تهیه بکند، فو قش هم اگر خیار دارد فسخ بکند، این هم تصور، شما شاید نظرتان این است.

پرسش: قدرت بر تسلیم فعلی مهم است

آیت الله مددی: ببینید بحث قدرت تسلیم نیست، الان من بحث قدرت ندارم

پرسش: می خواهم بگویم تعهد چه ربطی دارد؟

آیت الله مددی: خب همین تعهد این است خب، ربط تعهد این است، یعنی دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ یک دفعه می گوید این بیع درست است، فقط خیار داریم که می تواند فسخ بکند، یک دفعه می گوید اصلا این بیع باطل است، این قرارداد باطل است. چرا؟ چون این تعهد باطل است، این تعهد در عهده شما نمی آید. چون قدرت برایش نیست، از قدرت خارج است. یعنی

پرسش: در سلم هم من الان قدرت ندارم که

آیت الله مددی: سلم به تعبد ثابت است یعنی سلم به شرائط خاص خودش ثابت است و لذا آن جا هم شرائط خاص خودش را دارد.

پرسش: تعبد بر امر غیر مقدور است فعلا

آیت الله مددی: می دانم، الان که مقدور نیست لذا هم برای سلم شرائط معینی را گرفتیم.

پرسش: الان من قدرت ندارم، شاید هم در آینده قدرت بر این تعهد پیدا بشود

آیت الله مددی: می دانم، الان ندارم شاید پیدا بشود، بحث ما در باب قرارداد ها وقتی که تعهد نتوانست بدهد به عهده نگرفت این را در قرارداد می گویند این مال متقوم نیست یعنی این صد کیلو مالی نیست که قیمت داشته باشد. این صد کیلو یخ قطب شمال مال متقوم نیست، چرا؟ چون نمی تواند به آن تعهد بدهد یعنی این قابل، ببینید مثلاً این ماهی ای که در اقیانوس است این مال هست اما متقوم نیست اما همان ماهی را گرفت و در یک حوض انداخت، این می شود متقوم، همان ماهی است فرق نمی کند یعنی این که در کتاب سنهوری آورده که مال متقوم یک مباحات اصلیه مثل جنگل، این درختی که هست، جنگلی که هست.

دو: مال عام لکن بعد از احراز، این می شود متقوم و إلا مالیت ندارد. آن وقت ما این طور تصویر بکنیم، این ماهی اگر یا مثلاً صد کیلو گندم، این مال است، من صد کیلو گندم بدهم می شود متقوم، به عهده بگیرم، این را که به عهده گرفتم بفروشم می شود ملک، پس این صد کیلو گندم اولاً مال، بعد از به عهده گرفتن مال متقوم، بعد از فروش ملک، بعد از تسلیم عین، این مراحل که گفتیم. متقوم یعنی قیمت دارد، نه این که مثلی ولو به مثلش باشد.

پرسش: آن وقت از مالیت می فهمیم؟

آیت الله مددی: نه،

حالا بحث سر این است که فرض کنید مطلبی را که، اگر ما فرض کنیم سنهوری دقیق نقل کرده باشد و قوانین غربی آمده بین مال و مال متقوم فرق گذاشته.

پرسش: مبهم ۱۶:۳۵

آیت الله مددی: ای ما شا الله ذمه دیگه، ذمه یعنی تعهد دیگه.

پس بنابراین دقت بکنید چی می خواهم بگویم. یک: این مال بوده صد کیلو گندم مال بوده، من به عهده گرفتم این شبه احرار است مثل این که ماهی را در حوض آوردم، این می شود مال متقوم، به شما فروختم می شود ملک، یعنی شما در ذمه ی من صد کیلو مالکید.

پرسش: مباحات اصلی را که به عهده نگرفتید

آیت الله مددی: خب مباحات اصلی هم همان جور، اگر عهده اش درست بود درست است. من به عهده می گیرم این درخت را ببرم یا این درخت را به شما بدهم، ببرم بیاورم به خانه شما، حالا فرض کنید.

پس بنابراین ما اولاً مال داریم، بعد مال متقوم داریم، بعد ملک داریم، بعد عین داریم. وقتی تسلیم به شما داد می شود عین. روشن شد؟ حالا می خواهیم ببینیم آیا می توانیم این مطالب را از روایت در بیاوریم، همین روایتی که خواندیم که امروز هم ایشان اشاره فرمودند. این یک تصور

یک تصور دیگه بگویم نه آقا اصلاً صد کیلو گندم فی نفسه مال نیست، شیء من الاشياء، یک امر مثلاً گندم چه فوائدی دارد و اصلاً داخل در دائره مالیت نمی شود. وقتی من به عهده گرفتم مال است، آن صد کیلو گندمی که من به شما بدهم آن مال می شود، وقتی هم فروختم ملک می شود، وقتی هم تسلیم دادم عین می شود، دو تا طرح کردیم. اگر ما فرض کنیم، حالا این چیزی که ایشان نقل کرده، در دنیای غرب اگر این تصور درست باشد، چون گاهی به من اعتراض می کنند ممکن است غربی ها این حرف را نزده باشند، این را من قبول دارم، اگر این جوری که باشد، چون ایشان بعداً شرح دادند من شرحش را نگاه نکردم، اگر فرض کنیم همچین فرضی باشد یک فرض اول بود و یک فرض دوم بود، آنی که در فرض ما هست این است وقتی می گوید من صد کیلو گندم به عهده می گیرم این می شود مال، خود صد کیلو گندم فی نفسه مال نیست، لا یُیْذَلُ بازائه شیء، این را تصور بکنید، من که به عهده گرفتم یُیْذَلُ بازائه شیء لذا اگر یک کسی که اصلاً مثلاً از عالم گندم بعید است اصلاً، لا یُیْذَلُ بازائه شیء، این عهده منشا مالیت است.

پرسش: رغبت عقلائی می خواهد

آیت الله مددی: همان، چون رغبت عقلانی برایش می آید. در خود صد کیلو نیست، در صد کیلو که هیچ طرفی به عهده نگرفته ندارد، چیزی به ازایش حساب نمی کنند. صد کیلو گندم فی نفسه شیء من الاشياء، این مال نیست، مالیتش به کسی است که آن را به عهده می گیرد، بعد از این که به عهده گرفت می شود مال، این در مرحله مقاوله است، بعد می گوید بعثک این می شود ملک، بعد از مال می شود ملک، بعد خارجا بهش تسلیم می کنیم می شود عین، حالا این اول فتح مسئله، من همین جا نکته را بگویم، سوال این است که ما بیایم در این جا وقتی تعریف بیع می کنیم چی را در نظر بگیریم؟ اولاً این ها متصل اند به هم، همین روایتی را که از ابوالصباح خواندیم ببینید اوفاه الوزن، اگر وزن باشد، الوزن الذی اشترط علیه، اگر روایت را این جور بخوانیم حالا اگر فرض کنیم روایت این طور باشد، ببینید چی می خواهد بگوید، نکته را دیدید که چیست، می خواهد بگوید این وضعی را که الان می دهد صد کیلو مسی را که، صد من مس را که الان می دهد این همانی است که اشترط علیه، یعنی در مقاوله، این همان مال مقاوله است یعنی آنی که در مقاوله بود صد کیلو، این آمد در مرحله عقد، عقد برایش بسته شد همان آمد در مرحله وفا، پرداخت شد پس این عین همانی است که رویش مقاوله شده، این ها به هم مرتبط اند، هر کدام جدا نیستند، اگر حدیث را این جور اوفاه، این جا مرحله تسلیم است، مرحله وفاست، الوزن الذی اشترط علیه، اشترط علیه یعنی مرحله مقاوله و مرحله بیع و مرحله عقد پس در حقیقت نکته، حالا اصل نکته که به درد مانحن فیه می خوره، در این جا اگر گفتیم بیع چی بگوییم؟ چون مال بود و ملک شد و عین شد، بگوییم بیع تبدیل مال چون صد کیلو گندم مال بود، اما بعد عین شد، یا تبدیل عین، روشن شد؟ ما کجا را در نظر بگیریم؟ مرحوم نائینی می گوید می شود به این بگوییم تملیک عین، خب اول مال بود، بعد ملک شد و بعد عین شد، ایشان می گوید ولو بعد از بیع هم عین بشود یکفی در صدق مطلب، تمام نکته این است، در تفسیر معروف و عرض کردیم این تفسیر حتی در مجله ای که در دولت ترکیه عثمانی بود همین تفسیر بیع بود و البیع مبادله مال، مال یعنی صد کیلو گندمی که من می دهم، این بنا شد مال باشد، این هنوز عین نیست، بعد تملیک می شود، بعد از ملک هم عین می شود، اگر این روایت متنش این جور باشد امام می خواهند بفرمایند درست است الان عین است لکن این عینی است که در مقاوله بوده، چیز دیگری نیست، جدا نیست، نائینی هم از این راه می خواهد بگوید ما صحیح است که بگوییم یعنی

تملیک عین، آن ها می گفتند بیع مبادله مال، روشن شد؟ اولش مال بود آخرش عین شد و عرض کردیم این سه تا مرحله یکی اند، جدا نیستند، آنی که عین شده خوب نکته را دقت بکنید، آنی که عینی شده چیز دیگری نیست یعنی شما وقتی می گوئید این عینک را فروختم این همین الان عین است، مقاوله روی عین است، تملیک روی عین است، تملیک در اعطای در خارج هم تسلیم روی عین است اما شما می گوئید در باب کلی مبادله و تملیک روی مال است، صد کیلو گندم، این مال است، بعد عین شد، این روایت اگر باشد اگر روایت را این جور معنا بکنیم امام می خواهند بفرمایند این عین همان مال است، جدا نیست، الوزن الذی اشترط علیه، پس بنابراین اگر باشد شما می توانید بگوئید این جا تملیک عین، می توانید هم بگوئید تملیک مال، چون این عین جدای از آن مال نیست، جدای از آن مقاوله نیست، جدای از آن عقد نیست، عین همان است، چطور شما در عین خارجی مثل عینک معین مقاوله می کنید بعد عقد می کنید و بعد تسلیم می کنید در جایی هم که کلی باشد در حقیقت این است، نکته کلش این است

پرسش: چه خصوصیاتی داشت که عین را به عنوان

آیت الله مددی: چون اثر نهایی ای که در عقد است این است، از آن جا شروع می شود تا اثر نهایی

پس ما می توانیم بگوئیم تملیک عین شامل بیع کلی هم می شود، سوال این است، بیع کلی را بگوئیم تملیک مال، اگر گفتیم تملیک عین با بقیه موارد هم انطباق پیدا می کند، مرحوم نائینی می فرماید همین که در مقام یعنی بعد از بیع عین بشود کافی است، ما گفتیم یک نکته دیگه اضافه کردیم، این عین همانی است که در مقاوله بوده، این عین همانی است که در عقد بوده پس می توانیم بگوئیم تملیک عین، توجه بکنید یعنی این ذهن را روشن بکنید. این دو تا احتمال و صحبت بود و عرض کردیم روی این احتمال آن لا تبع ما لیس عندک را دیگه مطرح نمی کنیم مثلاً می گوئیم لا تبع ما لیس عندک امر مثلاً تبعی است.

پرسش: عینیت را روی شائیت ( مبهم ۱۵: ۲۵)

آیت الله مددی: نه می خواهیم بگوئیم همان است، شائیت نیست، همانی است که مقاوله رویش شده، الوزن الذی اشترط علیه.

پرسش: امر روی چی رفته؟

آیت الله مددی: روی مال رفته لکن این عین هم همان است. اگر این روایت مراد این باشد که صدوق آورده مراد این است پس تملیک عین صدق می کند. خوب دقت می کنید؟ اهل سنت مبادله یعنی در کتاب مصباح و در قانون ترکیه و در عده ای از کشور های اسلامی در این کتاب اسم برده من جمله قانون مدنی عراق اسم برده، مبادله مال بمال. این دیگه فکر می کنم روشن است، اولاً یک مشکل سر کلمه مبادله بود که آیا مبادله درست است یا تملیک؟ گفتیم انصافاً در بیع تملیک است، مبادله نیست، آقای خوئی هم مبادله را یا تبدیل را قبول کردند و عرض کردیم عبارت نائینی هم مختلف بود، آخرش ظاهراً تملیک بود، یک جایش تملیک بوده و این دو تا با همدیگر فرق می کند، این ها را دیگه توضیحات مفصل دادیم، حقیقت بیع مبادله نیست، حقیقت بیع تملیک است، آن وقت این نکته عین

مرحوم نائینی می گوید چون بالاخره بعد از خود عقد عین منتقل می شود، صد کیلو گندم داده می شود، می شود این را تملیک عین بگوئیم، تفسیر ما نتیجه اش با ایشان تقریباً یکی بود، با یک توضیح بیشتری که ما سه مرحله تصور کردیم، در یک مرحله مال بود، در یک مرحله ملک بود، در یک مرحله هم عین بود، این عین یک مرحله دیگه نیست، این همان است، همان قبلی است.

پرسش: عین را در مقابل منفعت گفتند که اجاره داخل نشود.

آیت الله مددی: لذا ایشان هم می گوید همین، می گوید ما عین را که گفتیم که حق و منفعت خارج بشود اما وقتی گفتیم تملیک عین، صد کیلو گندم فروختن را هم می گوئیم تملیک عین است.

پرسش: منفعت نیست که

آیت الله مددی: نه ببینید تحلیل من این است شما ممکن است بگوئید تملیک مال،

پرسش: منفعت را هم می گیرد، منفعت هم مالیت دارد

آیت الله مددی: بله آن منفعت را هم می گیرد. البته مال شامل عین و منفعت هم می شود. آن جا چون تقیید منفعت آوردند دیگه تقیید می زند، مطلق مال نیست.

پس بنابراین فکر می کنم روشن شد.

احتمال دیگری هم می شود داد اگر این مطلبی را که سنهوری نقل کرده باشد من احتمال می دهم چون من کرارا عرض کردم بعضی از این مطالب و تعلیقات و تحقیقاتی که در این کتاب سنهوری آمده فرض کنید از علمای قانونی که دارند، حالا در اروپا یا در غیرش مخصوصا در فرانسه و آلمان و بعد رم باستان، آن چه که معلوم می شود در قوانین متاخرش که حتی به تعبیر ایشان قوانین روم را عوض کردند به ذهن من آمده که، به ذهن من این طور می آید که این ها متأثر شدند به همین فرهنگ اسلامی و همین تحلیل هایی که در دنیای اسلام بوده، حالا بعضی ها هم اخیرا که یکی از رفقا نقل می کرد بعد از حمله ناپلئون به مصر و اطلاع بر میراث های مصر و علمای مصر اما من فکر می کنم بیشتر بعد از حملات جنگ های صلیبی، بعد از جنگ های صلیبی که این ها آمدند و در بیت المقدس بودند، در بیت المقدس ساکن بودند تا سال پانصد و خرده ای است که این ها را صلاح الدین ایوبی بیرون می اندازد که آخرین جنگ صلیبی است، در این مدتی که این ها در میان دنیای اسلام بودند ظاهرا خیلی از تفکرات دنیای اسلام را به غرب نقل کردند، یاد گرفتند، حتی آثار طبی مثل آثار ابن سینا و دیگران، ظاهرا این طور باید باشد یعنی وقت انتقال آثار ما، منطقه ما به غرب از آن زمان است، من جمله همین تحلیلاتی که در قوانین مثل حقوقی دارند، مثل قرارداد ها، خیلی روحش به روح قوانین ما می خورد حالا بعضی هایش متاخر و بعضی هایش متقدم، یک احتمالی که من می دهم آن ها ببینید اولاً در این روایت ما، روایت عبدالرحمن ابن حجاج که باز من دو مرتبه خواهم خواند، حالا می خواستم امروز بخوانم نمی رسد، وقتی امام می فرماید اشکال ندارد آن گفت إنهم یفسدونه عندنا، علمای کوفه می گویند فاسد است، حضرت فرمود چرا؟ گفت لأنهم یقولون یبیع ما لیس عندک، این اشاره است به همان سنتی که از رسول الله در کتاب آمده، لا تبع ما لیس عندک، این لا تبع ما لیس عندک در همین چهار تای عبدالله عمروعاص هم آمده، در جداگانه هم آمده چون این چهار تا با همدیگر در روایت عمرعاص است، من جای دیگه ندیدم. اما تک تک جاهای دیگر هم آمده، تک تکش از روایت دیگه مخصوصا از حکیم ابن حزام لا تبع ما لیس عندک آمده، آن وقت دقت بکنید امام نیامد بگوید این روایت باطل است، این حدیث را درست نقل نکردند، ضعیف است، اگر دقت بکنید امام تضعیف نکردند. من فکر می کنم، حالا دو مرتبه باز

می خوانم حالا فعلا بگویم که دو مرتبه باز حدیث را برایتان بخوانم، فکر می کنم امام دارد عند را معنا می کند، من کرارا و مرارا عرض کردم ائمه علیهم السلام در مقابل سنن پیغمبر اصولا سه شان اساسی دارند، یک آیا این سنت ثابت است یا نه؟ دو معنای سنت چیست؟ سه حدود سنت کجاست؟ در چه حدودی است؟ این یکی از شئونی بوده که اصلا فقه بر این اساس درست شد، فقه در دنیای اسلام بر این اساس درست شد و تشیع هم بر این اساس درست شد کسانی که صلاحیت دارند در این سه مورد نظر بدهند اهل بیت اند لیس إلا، این لیس إلا هم توش دارد، چون عده ای بودند اهل بیت و غیر اهل بیت را قبول می کردند، این لیس إلا این آن تشیع حقیقی این بود اصطلاحی، اهل بیت لیس إلا، آن وقت در این جا اگر ما ظاهرش این است که امام نفی نفرمودند، یک روایت دیگه هم هست مال محمد ابن مسلم، آن هم صحیح است، به امام باقر عرض می کند آقا ما از شما حدیث می شنویم، ما می بینیم حدیثی را می بینیم از اهل سنت روایتشان، حدیث از پیغمبر نقل می کنند و مشکل ندارند، لا یتهمون عندنا، غرض مشکل سندی به قول ما نیست، لکن خلافتش را شما می فرمایید. حضرت می فرمایند إن الحدیث ینسخ کما، نمی فرماید آن ها دروغ گفتند، می گوید آن ها درست نقل کردند لکن این ناسخ داشته، ناسخ را نفهمیدند، آنی که بر همه حدیث مطلع می شود ناسخ و منسوخ، منحصر در ماست، در آن روایت سلیم ابن قیس هم همین طور است، حالا وارد آن بحث نشویم. در این جا بین علمای اسلام طبیعتا حالا یک: لا تبع ما لیس عندک را قبول نکنیم یا نکنیم؟ دو: معنای لیس عندک یعنی چی؟ یک معنایی که عده ای گفتند در علمای ما هم داریم، گفتند ما لیس عندک یعنی لیس ملک، عند یعنی ملک و لذا قائل شدند بیع فضولی باطل است چون ملک تو نیست. در بحث بیع فضولی من الان امروز در حدیث ما لیس عندک وارد نمی شوم نه اسانیدش نه متونش، ان شا الله موعده ما در بحث فضولی.

دو: مراد از ما لیس عندک یعنی عین خارجی، مقبوض باشد، قابل قبض، این در مقابل ذمه، این لیس عندک یعنی مثلا مثل تسبیح، این را می شود بفروشی اما بگوید صد کیلو گندم این نمی شود. ظاهرا این ما لیس عندک را این جا به این معنا گرفتند.

سه ما لیس عندک حالا به همین سند ها اکتفا می کنیم، مراد از عند سیطره و استیلاست، این همان، اگر این معنا درست باشد در حقیقت مراد از عندک همان حرزی است که الان از غربی ها نقل کردیم، یعنی اگر مال در حرز بود این مانعی ندارد اما در حرز نبود، این ها

تعبیر کردند به مال متقوم، الان عرض کردیم. مراد این حدیث مبارک این باشد مراد لا تبع ما لیس عندک یعنی لا تبع ما لست مسئولیا علیه، تو بر آن سیطره نداری یا شبیه این مطلبی که آقایان گفتند قدرت نداری، قدرت بر تسلیم نداری، لیس عندک یعنی تو استیلا بر آن نداری یعنی فرض کن مثلا ماهی ای که در اقیانوس است، همین ماهی را گرفتید و در حوض انداختید، اشکال ندارد. این می شود

عندک

بیاییم بگوییم اصولا بعید نیست آن علمای اهل سنت و مسیحیت که غالبا هم کشیش هایشان است، بعید نیست این مفهوم سنت پیغمبر این لا تبع ما لیس عندک را گرفتند دیدند حرف خوبی است چون اصلا یکی از شئون انبیا این است که مردم را به آن فطرت عقلیشان راهنمایی بکنند که فکر بکنند ببینند همین درست است و این تفسیر ما بگوییم مراد امام از این صحیح عبدالرحمن ابن حجاج این است، ما لیس عندک یعنی سیطره بر آن داشته باشی، یعنی مال متقوم به اصطلاح. آن وقت اگر شما در ذمه ات آوردی خود ذمه یک نحوی حرز است، خود ذمه.

پرسش: گاهی من سیطره دارم اما تقدیرش معلوم نیست

آیت الله مددی: حالا اجازه بدهید چون دو سه دقیقه بیشتر نمانده طرح خودم را بدهم.

من احتمال می دهم که در حقیقت این ها همین تفکر، آن وقت این ما لیس عندک ملک نیست، عین خارجی مراد نیست، سیطره و استیلا یعنی حرز، ماهی ای که در اقیانوس است نمی شود بفروشی، نمی گوییم بفروش بعد خیار دارد چون لیس عندک، لیس عندک به این معنا، همان ماهی را صید کردی آوردی در حوض گذاشتی، الان می توانی بفروشی چون عندک، سیطره داری. صد کیلو گندم به نحو کلی سیطره برایش نیست اما صد کیلو را در ذمه خودت آوردی، این حرز است، ذمه خودش حرز است

پرسش: مبهم ۳۶

آیت الله مددی: نه آن اصلا، این چون در ذمه می گیرد، آن در ذمه اش می آید، صیاد هم می آید، من همین را می گویم. من می گویم وقتی که گفت من صد کیلو گندم، صد کیلو ماهی، صد تا ماهی، این در ذمه اش می آید، پس در حقیقت ما نیایم بگوییم لا تبع ما

لیس عندک تعبد شرعی است، این همان فهم عقلائی است، در حقیقت آن چه که در قوانین آن ها آمده همین بوده که از مجموعه روایات اسلامی ها فهمیدند.

پرسش: راهن

آیت الله مددی: در یک حد محدود. بعد از رسیدن اجل و طرف ندهد.

پرسش: نه الان تعهد هم بدهد، لیس عندک صدق می کند؟

آیت الله مددی: راهن که عنده هست فقط در مرحله استیلا

چون آقایان گاهی اوقات این طور می گویند که ما اگر باشیم صدق بیع می کند، شارع آمد گفت لا تبع ما لیس عندک، نه بگویم تعبد شرعی نیست، یک این بیان این نکته است که شارع مقدس عقلا را راهنمایی می کند، اصل راهنمایش هم برای این که جلوی غرر و مشکلات را بگیرد، شما بیاید چیزی را که می خواهید بفروشید بر آن سیطره داشته باشید، سیطره. استیلا، این استیلا فرض کنید یک ماهی در اقیانوس است و بر آن استیلا ندارید، ماهی معینی در اقیانوس است اما همان ماهی را بگیرید در حوض بگذارید این جا استیلا دارید، این صدق لا تبع ما لیس عندک نمی کند. شما اگر گفتید صد من گندم، صد من گندم فی نفسه این اصلا مالیتش هم مشکوک است، این وقتی که شما به عهده گرفتید آن وقت صدق عندک می کند، وقتی به عهده گرفتید، این ذمه گرفتن شما آن را محدود می کند، حرز است، اگر حرز شد این بیعش اشکال ندارد. پس بنابراین اگر این طوری بگوید صد من گندم، همین طور صد من کلی، خب این یعنی چی صد من کلی؟ بگوید نه صد من ای که من می دهم بله این معنا دارد پس این لا تبع، در حقیقت لا تبع ما لیس عندک زیربنای همین تفکری بود که مال متقوم تقومش به حرز است، اصلا این زیر بنای این تفکر است، در کلمات آن ها هم اگر آمده و از قبلی ها گرفتند این ریشه اش به این جا بر می گردد، یکی سنت پیغمبر و دو اگر این معنایی را که ما می گوئیم از روایت عبدالرحمن ابن حجاج بیاید تفسیری است که امام برای لا تبع ما لیس عندک می کند، لا تبع ما لیس عندک یعنی چیزی که بر آن سیطره نداری

پرسش: به وقت تسلیم نمی خواهد اضافه بکند؟ لا تبع ما لیس عندک به وقت تسلیم یعنی قدرت بر تسلیم

آیت الله مددی: آن قدرت بر تسلیم هم بهش تمسک شده اما نوبت به آن نمی رسد، بحث تسلیم قدرت نیست. نه اصلاً این خودش به

اصطلاح تقوم مالی پیدا نمی کند، قوام مالیتش به عند بودن است، این لا تبع ما لیس عندک معنایش این است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين